

## تأثير موسيقى ايراني در موسيقى عربي

برخی نویسندگان عرب زبان بویژه آنان که در زمان مامیزند دانسته یا ندانسته هنوز زیر تأثیر برخی سیاستهای بدخواهانه گذشته قرار دارند و میکوشند همه دانشها و هنرهای رایج در عصر درخشان اسلامی را از آن قوم عرب وزاده اندیشه ایشان وانمایند، و هیچگاه دوست نمیدارند اعتراف کنند که این دانشها و هنرها در ایران روزگارساسانی شناخته و رایج و پیشرفته بوده است و همانها است که با دست گروهی از خود ایرانیان تازه مسلمان که متأسفانه بیشتر آنان مشهور به زندقه نیز بوده اند در قالب زبان عربی ریخته شده است و همانها است که پایه و مایه تمدن و فرهنگ عصر اسلامی گردیده.

گاهی عقده حقارت فرهنگی که نسبت بایرانیان دارند تا آنجا در اندیشه يك نویسنده کارگرمیافتد که خشنود می شود اگر بتواند پیشینه برخی وسایل تمدنی را به عبریان و سریانیان حتی حبشیان نسبت دهد اما بایرانیان نسبت ندهد. متأسفانه در بسیاری از نوشته های عربی آثار اینگونه تعصبهای جاهلانه آشکارا دیده می شود. و این خود یکی از لغزشگاههایی است که در پیش پای پژوهندگان در تاریخ تمدن عصر اسلامی قرار دارد. لغزشگاهی که باید آنرا سخت پایید و از فرو افتادن در آن بر حذر بود.

بامه این احوال باز در همه رشته های علوم و فنون عصر اسلامی آثار اینک پایه و مایه این علوم و فنون از کتابهای ایرانی است در همه جا آشکار است و از

دیدۀ تیز بین پژوهندگان دانشمند؛ بویژه کسانی که اندیشه‌شان از پایگاه تقلید بالاتر رفته است و دارای ملکه تحقیق و استنباط شده‌اند پوشیده نیست. نویسنده در این گفتار می‌خواهم بعنوان نمونه از انتقال موسیقی ایرانی بزبان عربی گفتگو کنم. سبب برگزیدن این شاخه از هنر برای گفتگو نیز آنست که در این آخرها دربارهٔ اثر موسیقی ایرانی در موسیقی عرب گفتارهایی در دو مجله چاپ شده‌است که مطالب آنها بیشتر مأخوذ از سرچشمه‌های اروپائی بوده نویسندگان آن گفتارها نتوانسته یا نخواسته‌اند، خویشان را از لغزشگاهی که گفتم برکنار نگه دارند.

باری بیشک چنانکه نویسندگان قدیم و نیز دانشمندان بیطرف عرب‌زبان در عصر ما نوشته‌اند، در میان عربهای روزگار جاهلی از موسیقی جز «حدا» که برای شتران خوانده میشد و «نصب» که یک گونه حد اولی با آهنگی تندتر است، چیزی شناخته نبوده است<sup>۱</sup>.

ابزارهای موسیقی نیز در آنجا از بوقهای شاخی و دهلهای ساده و دفهای چهارگوشی که زنان مویکرها هنگام مویگری بر مردگان می‌نواختند، برتر نبودند<sup>۲</sup>.

برعکس آنجا، فن موسیقی در ایران تا آنجا بوالایی گراییده بود و جنبهٔ علمی داشت که برای نوشتن آوازه‌های الفبائی ویژه‌ای مانند نت نویسی در امروز بوده که دارای سیمصد و شصت نشانه بوده‌است و با آن الفبا چنانچه محمد بن اسحاق در گذشته بسال ۳۷۸ هجری در کتاب الفهرست نوشته است، نوای پرندگان و شرش آبها و غریو بادها و هراس جانوران را نیز می‌نگاشته‌اند<sup>۳</sup>.

علی بن حسین مسعودی در گذشته بسال ۳۴۵ هجری شماره نشانه‌های این خط ایرانی را یکصد و شصت نشانه نوشته است. باری هنر موسیقی در عصر ساسانی هم از جنبهٔ علمی وهم از جنبهٔ عملی تا آنجا پیش رفته بوده‌است که هنگام ترجمهٔ کتابهایی که در این هنر بوده از فارسی بعبری نام مایه‌ها و راهها و بهره‌ها و بیشتر سازها بهمان شکل فارسی یا با اندک شکستگی دروازه، بزبان عربی

۱ - الموسیقی والغناء ص ۷ - ۲ - الموسیقی والغناء ص ۳ نبذة فی الهو

والملاهی ص ۹۶ - ۳ - الفهرست ص ۲۶

درآمده و بکاررفته و تاکنون رایج مانده است.

موسیقی ایرانی از چه راهی میان عربها راه یافته است ؟

دربارهٔ پیشینهٔ آوازخوانی در عرب بگذریم از داستان افسانه آمیزی که راجع بدوکنیزك خواننده معروف به «جرادتان» در کتابها آمده است ، همهٔ تاریخ - نویسان نوشته اند که ابن سریج خوانندهٔ معروف حجاز آوازخوانی را از بنایانی یاد گرفته است که بفرمان عبدالله بن زبیر برای نوسازی خانهٔ کعبه از ایران بمکه آورده بودند<sup>۱</sup> . اینان بفارسی آوازی خواندند و ابن سریج آوازاها را از آنان یاد گرفت و بعضی برگردانید.

آقای عباس عز<sup>۲</sup> اوی که از نویسندگان مشهور عراق است نوشته: آهنگهای موسیقی ایرانی در شهر مدینه بوسیله نشیط فارسی و طویس و سائب خاثر که همه ایرانی مهاجر بوده اند رواج یافته و معبد و ابن سریج در مکه شاگردان اینان بوده اند<sup>۲</sup> .

هریک از دو روایت درست باشد، و در اینجا نیازی نیست یکی را بر دیگری برتری دهیم و استوارتر بدانیم، قدر مسلم در هر دو روایت اینست که هنر خوانندگی علمی از ایران و با دست ایرانیان بعد از اسلام بکشور حجاز راه یافته و بزبان عربی درآمده است و از آن زمان آغاز کرده اند شعرهای عربی را برابر نغمه های موسیقی ایرانی بهره (تقطیع) کنند و ترانه مانند بخوانند.

باری پس از آنکه موسیقی ایرانی (آوازاها و بهره های آنها) در مکه و مدینه با دست مهاجران ایرانی در سدهٔ اول هجری رواج یافت و در مدینه و مکه آواز خوانان نظیر طویس و ابن مسحج و معبد و سائب خاثر پدید آمدند، موسیقی در حجاز شناخته و رایج شد. آنگاه نوبت به بغداد میرسد .

عراق کانون تمدن و فرهنگ ایران در عصر ساسانی است «دول ایران شهر» نامیده می شده است. در اینجا بوده که نوابغی در فن موسیقی پدید آمده که بیشتر ایرانی اند. در پیشاپیش این نوابغ نام ابراهیم و پسرش اسحاق که از مردم شهر ارگان (ارجان نزدیک به بهان کنونی) بوده اند مشهور است . ابراهیم و پدرش از دست ستم کارداران مالیاتی حکومت اموی از ارگان بموصل گریخته

بودند و از اینر و مشهور بموصلی شدند .

هنرموسیقی ایرانی و هنرهای وابسته بان مانند رقص و کره ( کرج ) و خیال بازی در محیط متمدن بغداد تا آنجا پیش رفت که حتی بانوانی از دودمان عباسی از این هنر بهره داشته اند . اجازه دهید ترجمه داستانی را در این زمینه که مربوط به علیه دختر مهدی عباسی است ، از زبان ابوالفرج اصفهانی بشنویم.<sup>۳</sup> :

« عبدالله بن ربیع مرا گفت که احمد بن اسماعیل از زبان جعفر بن یحیی بن خالد می گفت: زمانی که کودک بودم روزی دیدم جعفر برای نیایم یحیی بن خالد در میانه گزارشی که از داستان خلوت خود با رشید باو می داد چنین گفت :

« ای پدر، امیرالمؤمنین دستم را گرفت و مرا با طاقی بردو آنرا پیمود تا با طاق در بسته ای رسید. در اطاق را برایش باز کردند آن گاه از نوکران هر که همراه ما بود برگشت. پس بدر بسته اطاق دیگری رسیدیم که آنرا با دست خود باز کرد و برواقی درآمدیم که خودش در آنرا باز کرده بود و چون درآمدیم در آنرا از درون بادست خود بست در بالای رواق دستی بود در جلو در بسته ای رسیده کنار در بسته بردست نشست و بادستش چند بار بدرزد. آن گاه صدایی شنیده شد. باز بدرزد. صدای بر بطی برخاست. بار دیگر بدرزد کنیزك آغاز بخواندن کرد که من گمان ندارم خدا در خوانندگی و نوازندگی یکی را بان هنرمندی آفریده باشد .»

« باز پس از آنکه چند نغمه خواند امیرالمؤمنین باو گفت ترانه ساخته مرا بخوان . و او خواند»

ابوالفرج اصفهانی در اینجا شعرهای ترانه و داستانهای آنرا بر روی پرده بر بط یاد کرده است. و در دنباله افزوده :

« رشید بر نغمه اورقصید و من نیز با اورقصیدم. پس گفت : برویم مبادا از ما بیش از آنچه شد سر بزند. ما آمدیم و چون بدلیل رسیدیم و او دست مراد دست خویش گرفته بود گفت : این زن را شناختی؟ گفت نه ای امیرالمؤمنین

گفت: من دانم که ازال او خواهید پرسید و این نهان نخواهد ماند . اکنون بتومی گویم این علیه دختر مهدی بود. اگر بخدا این سخن را پیش یکی بازگفتی و بمن رسید ترا خواهم کشت .»

همین رسم که برخی زنان خاندانهای اشرافی هنر رقص و آواز خوانی و نوازندگی را می آموختند نیز از آیین های است که در عصر اسلام از ایرانیان گرفته شده است. چنانکه از مقدمه داستان بیژن و منیژه در شاهنامه فهمیده می شود جفت استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی چنگ می نواخته است.

گهی می گسارید و گه چنگ ساخت تو گویی که هاروت نرنک ساخت  
دلم بر همه کام پیروز کرد که بر من شب تیره چون روز کرد  
بخواند آن بت مهربان داستان ز دفتر نبشته گه باستان  
همت گویم و هم پذیرم سپاس کنون بشنوی جفت نیکی شناس  
درزمینۀ سازها چنانکه پیش از این نیز گفتم، ابزارهای موسیقی در میان اعراب روزگار جاهلی از بوق شاخی و دهل ساده و دف چهارگوشی که مویگران حرفه ای درسو کواری ها می نواختند بهتر نبود. چنانکه محمد بن نباته مصری نوشته است، نصر بن حارث بن کلدۀ با ایران سفری کرده و در حیره نواختن بر بربط را آموخته و با آوازهای ایرانی آشنا شده بود چون بمکه بازمی گردد در آنجا بربط نوازی را رایج می کند .

نصر بن حارث بن کلدۀ در زمرۀ چند تن کسانی است که پیغمبر اکرم پس از گشادن شهر مکه فرمان بکشتن او داد و وی را پس از بازگشت از مکه نزدیک جایی که ( بدر ) نامیده می شد و جنگ معروف بدر در آنجا رخ داده بود گردن زدند . زیرا این مرد در آغاز جنبش اسلام در مکه با پیغمبر سخت مخالفت می کرد و بارها می گفته که داستان رستم و اسفندیار و کلیله و دمنه از قصه های قرآن بهتر است .

چنانکه در کتب طبقات پزشکان نوشته اند حارث بن کلدۀ پزشک مشهور عرب زمانی که در دانشگاه گنده شاپور ( جندی سابور ) خوزستان درس می خوانده است، در همان جا نیز موسیقی ایرانی آشنا شده و بربط نوازی را

آموخته است. زیرا در آن زمانها موسیقی را یکی از وسائل درمان برخی بیماریهای درونی و روانی می دانسته و بکار میبرده اند.

خلاصه کلام بی هیچگونه شکی و با کمال صراحت باید گفت که موسیقی از ایران بمیان عرب رفته و رایج شده و بادست کسانی مانند (زریاب) تاجزیره نمای اندلس نفوذ کرده است. موسیقی عربی امروز نیز بیش از هر موسیقی دیگر رنگ ایرانی دارد و در برابر این مطلب راهی برای گفتگو و ستیزه جوئی هم نیست.

يك پژوهش ساده در کتابهای موسیقی که بزبان عربی نوشته شده است آشکارا نشان میدهد که نود درصد نام آوازاها و نام سازها در عربی ایرانی است و بهمان شکل ایرانی و گاهی با اندک شکستگی در زبان عربی رایج مانده است.

نویسنده این نامها را در - فرهنگ واژه های فارسی در عربی - که بیش از نیمی از آن چاپ شده است، فراهم آورده و با اشاره به سرچشمه اصلی هر سخن تفسیر کرده ام. در اینجا برای آنکه سخنانی که گفته ام بی گواه نماند و خواننده باستوار بودن آنها پی برد، بخشی از آنها را بکوتاهی باز گو می کنم. نام مایه ها و آوازاها.

بهتر است در اینجا بجای هر سخنی ترجمه تیکه ای از يك رساله قدیمی موسیقی را که ضمیمه کتاب نفیس الموسیقی و الغناء عند العرب تألیف شادروان احمد تیمور پاشا مصری چاپ شده است بیاورم تا هم گواه بر مقصود باشد و هم خواننده گفتار برنگ اندیشه های پیشینیان درباره هر يك از آوازه های موسیقی در مزاجها تا اندازه ای آگاه گردد.

دمنکران علم موسیقی چون آواز را جز در میخانه ها و مسافر خانه ها نشنیده اند، از راه گمان آنرا حرام دانسته اند بخیال آنکه موسیقی تنها برای اینگونه جایهای اختراع شده است و از اصل و معنی مقصود آن آگاهی نداشته اند ابو نصر فارابی گفته: علم موسیقی از علم ستاره شناسی و حکمت و علم طبیعت (حکمت فرودین) گرفته شده و بهمه این علوم وابستگی دارد. چنانکه مقامهای دوازده گانه سر آغاز این علم است بدینگونه:

«اول : راست که به برج بره وابسته است .

دوم : عراق که به برج گاو .

سوم : اصفهان که بیرج دوپیکر .

چهارم : زیرا افکند : که بیرج خرچنگ . زیرا افکند را برخی کوچک (در عربی کوچک) گویند و برخی زورکند نامند .

پنجم : بزرگ (در عربی بزرگ) که به برج شیر . ششم ، زنگوله ( در عربی زنگولا) که بیرج خوشه . هفتم : رها وی که بیرج ترازو . هشتم : حسینی (حسینی را ششگاه نیز می نامیده اند) که به برج گودم . نهم : حجاز که به برج کمان . دهم بوسلیک که به برج بزغاله . یازدهم : نوا ( در عربی نوی) که به برج مرغ . دوازدهم : عشاق که به برج ماهی .»

«اما آوازا (در عربی اوازات) در نزد فارابی هفت تا است : اول گوشت (در عربی گوشت) که ستاره آن کیوان است و آن سرد و خشک است . دوم نوروز است که ستاره آن برجیس است که گرم و تر است . سوم سلك است که ستاره آن کیوان است و آن بهرام است که گرم و خشک است چهارم شهناز است که ستاره آن مهر است که گرم و تر است پنجم مایه است (در عربی مایاه) که ستاره آن ناهید است و سرد و تر است ششم کردآینه (در عربی کردان) که ستاره آن تیر است و طبع آن در آمیخته . هفتم حصار است که ستاره آن ماه است و سرد و تر است.»

این ترجمه را بعنوان نمونه و گواه سخن آوردم و اگر بخواهم همه نامگذاریهای فارسی موسیقی را که در کتابهای عربی خواه شعر و خواه نثر آمده است بازگویم، سخن بسیار دراز خواهد شد. مثلاً پرده‌های دستگاه راست را (بر روی دسته بر بطن) به يك گاه و دو گاه و سه گاه و چهار گاه و پنج گاه و شش گاه و هفت گاه و نهفت بهر کرده اند با این تفاوت که واژه گاه فارسی در عربی «گاه» تلفظ می شود. مثلاً واژه چهار گاه را (جر گاه) می گویند و پنج گاه را (پنج گاه) در اینجا شایسته است بر آنچه گذشت بیافزایم چنانکه از متون کتابهای موسیقی عربی دریافته می شود واژه خنیا گر که در عربی بشکل (خنیا کر) و (هنیا کر) بکار رفته و از آن مصدرهایی بشکل «خنکره» و «هنکره» و فعلها ساخته و بکار برده اند ، معنی موسیقی دان را بطور مطلق نداشته است. خنیا گر بخوانندگان

و نوازندگانی گفته می‌شده که در بزرها و دیگر شادبها خوانندگی و نوازندگی می‌کرده‌اند و نواهای آنان از گونه موسیقی سبک و با اصطلاح عامیانه امروز (بزن بکوب) بوده‌است اینگونه آوازه‌ها را در فارسی ماخوره و ماخوری می‌گفته‌اند که بیشتر در میخانه‌ها و خرابات‌ها خوانده می‌شده و همین واژه نیز در زبان عربی بهمین معنی رایج بوده و چنانکه در کتابها نوشته‌اند ابراهیم ارگانی موصلی آوازه‌های ماخوری زیاد می‌خوانده است. واژه (ماهور) که امروز نام یکی از دستگاههای شادی آفرین، موسیقی ایرانی است صورتی از واژه (ماخور) در این معنی است.

نام سازها.

نود و نه در صد نام سازها در عربی فارسی است و بندرت نام سازی را عربی ترجمه کرده‌اند. اینک بنام برخی از سازها در عربی بنگرید .

سازهای تاردار:

بربط - واژه بربط در عربی بسیار بکار رفته و در شعرهای عصر جاهلی عرب مخصوصاً شعرهای اعشی دیده می‌شود. این ساز در موسیقی عربی ساز اصلی بشمار می‌آمده و همه تعریفهای آوازه‌ها در کتابهای موسیقی از روی داستانهای (برده‌ها) این ساز و چهارسیم آن بیان گردیده است. گاهی از بربط با لغت عود تعبیر کرده‌اند که امروز در فارسی و عربی بیش از بربط شهرت دارد. بربط بلفظ «مزر» ترجمه شده است لیکن لغت مزر باندازه دوواژه بربط و عود مشهور نشده است.

جای سرانگشت نوازنده را بردسته بربط یا سازهای دیگر درستان می‌نامیده‌اند و این واژه را در عربی به (دساتین) جمع بسته‌اند.

لفظ برده در عربی بیشتر بمعنی گام در موسیقی بکار رفته و آنرا بشکل «برده» جمع «بردوات» بکار برده‌اند.

در کتابهای موسیقی عربی چهار تار بربط بشکل زیر نامگذاری شده است: زیر، مثنی، مثلث، بم، من حدس می‌زنم واژه مثنی و مثلث ترجمه‌ای از لغتی مانند دومین و سومین باشد.



جای بستن سیمها را درعود ابریق می‌نامیده‌اند از جهت مانند گی که به صراحی دارد.

ستا - این واژه گاهی بشکل (سناه) نیز در عربی بکار رفته و هم بمعنی آوازی هم نام سازی گرفته می‌شود.

لغت شناسان نوشته‌اند واژه ستا بمعنی ساز سبک شده نام «ستار» در فارسی است.

هشتا - نام سازی است که دارای شش تار است و همان است که امروز، آنرا «تار» می‌گوییم.

لغت «شش» در گویش‌های جنوبی ایران گاهی بشکل «ششت» بپیش‌اول گفته می‌شود.

تنبور - این واژه بشکل طنبور در زبان عربی راه یافته و بسیار بکار رفته است. و از واژه «تنب» و پسوند «ور» ساخته شده.

چنگ - واژه چنگ به دوشکل عربی شده است. یکی بصورت «صنج» که آنرا بشکل «صنوج» جمع بسته‌اند.

در اینجا باید یادآوری کرد که معنی‌های واژه «چنگ و صنج» در فرهنگهای عربی بهم در آمیخته است کسانی از فرهنگنویسان که دقت بیشتری بکار برده‌اند، چنگ را «صنج ذوی الاتار» نامیده تا به صنج که دو صفحه گرد فلزی است و از صدای بهم زدن آنها مایه هر آواز رانگه می‌دارند و آوازا پاره پاره میکنند اشتباه نشود.

- چنگ بشکل «حنك» نیز عربی شده و آنرا بشکل «جنوك» جمع بسته‌اند.

صنج - که شکل فارسی آن سنگ است و به سنگ در زورخانه ها که يك ابزار ورزشی است نیز گفته میشود، همان دوپاره فلز گرد است که بآن اشاره کردیم. در عربی نیز بهتر است همیشه آنرا با (س) بنویسند تا با (صنج) «چنگ» اشتباه نگردد.

رباب - سازی مانند کمانچه است که درست بهمین شکل فارسی در عربی بکار میرود.

کمانچه - این نام بدو شکل عربی شده یکی شکل «کمنجه» و دیگری بشکل «کمنجا». در کشورهای عربی امروز نیز بجای ویلون لغت فارسی کمان را بکار می‌برند. مثلاً بجای يك تکنوازی برویلن جمله «العزف المنفرد علی الکمان» را بکار می‌برند.

نای - سازهای دفی این واژه در عربی گاهی بشکل (ناه) بکار رفته و آنرا به «نایات» جمع بسته‌اند.

سرنا - واژه سرنا بشکل‌های (صورنا) و (سرنا) و (زرنا) و (صرنا) به بکار رفته و نیز واژه (صور) بمعنی شیپور که در قرآن کریم نیز بکار برده شده سبک شده این کلمه فارسی است.

مشنگ چینی - این نام در عربی بشکل «مستق صینی» عربی شده است و چنانکه از کتابهای موسیقی و لغت دریافته می‌شود، سازی بوده مرکب از چندینی که بهم چسبانیده بودند. در خوزستان هم اکنون نواختن سازی معمول است که عبارت از دونی چسبیده بیکدیگر است که هر دونی زبانه‌دار و سوراخ دار است. و نوازنده می‌تواند در آنها باهم بدمد و آنرا «نی جفتی میگویند». حدس می‌زنم مشنگ چینی که بشکل مستق صینی عربی شده است چنین سازی بوده بویژه که واژه «مشنگ» این حدس را استوارتر می‌سازد.

گاودم - این ساز که یکساز زرمی ایرانی بوده و نام آن در شاهنامه بسیار آمده است، بشکل «جاودم» عربی شده است. سازهای گوناگون.

ون - این ساز که نام فارسی آن «ونگ» است و در عربی بشکل «ونج» نیز بکار رفته است سازی بوده که در هم‌نوازی و ارکستر، از آن بهره (۱) می‌برده‌اند و نویسنده درباره ساخت و چگونگی کار آن نتوانسته‌ام تاکنون آگاهی‌های سودمندی بدست آورم.

زنگله - این واژه اگر بمعنی سازی که از پیوستن چندین زنگوله بیکدیگر ساخته میشد بکار میرفت بشکل «زنجلیج» استعمال میشد. و این صورت شکل

۱ - اعشی گفته: و مستق صینی وون و بر بط یجا و بها صنج اذا ماتر نما

پهلوی واژه «زنککگ» است، و اگر بمعنی بهره از يك راه موسیقی بشکل «زنکلا» . چنانکه پیشتر گفته شد .

چنانند - این نام در عربی بدوشکل درآمدہ است : یکی بشکل «صنانه» و دیگری بشکل «صغنه» و هر دو بمعنی سازی است که در فارسی چفانه نام دارد و در شعر فارسی بسیار بکار رفته است .

قانون - این ساز که میگویند مخترع آن فارابی است بهمین شکل و معنی در زبان عربی بکار رفته است .

شهرود - واژه شهرود در عربی بهمین شکل و معنی بکار رفته است. شهرود يك گوشه رود بوده است .

سنتور - نام سنتور در عربی بشکل «سنطیر» آمده است و در همین معنی فارسی آن بکار رفته است .

داره - نام داره که بلفظ در ایران (دایره و داریه) گفته میشود در عربی بشکل «طاره» و «طار» عربی شده . داره زن را «طاریه» میگفته اند .

نامهایی که تا اینجا آوردم همه از نامگذاریهای ایرانی موسیقی است که بزبان عربی درآمدہ است. اینها را بعنوان نمونه و گواه سخن آوردم. کسانی که میخواهند آگاهیهای بیشتری در این زمینه بدست بیاورند میتوانند بفرهنگ واژههای فارسی در عربی - رجوع کنند .

بگذارید سخن خود را با پرسشی که از خواندن این گفتار در خاطر هر هوشمندی بیدار خواهد شد پایان بخشیم: اگر هنر موسیقی از ایران میان عرب زبانان نرفته است، چرا نود درصد اصطلاحهای فن موسیقی در عربی از زبانهای ایرانی گرفته شده است؟ چرا این نامها از زبانهای عیسوی و حبشی گرفته نشده که آنان نیز در همسایگی اعراب بوده اند و زبانشان بازبان عربی خویشاوندی دارد ؟

اگر از راه برهان علمی کسی باین پرسش پاسخی جز آنچه نویسنده گفته ام داد ، بیدرنگ از نظری که گفته ام بازخواهم گشت و از او نیز سپاسگذار خواهم بود که مرا از دام کج فهمی رها کرده است .